

باسمه تعالی
خورشیدی غروب

ویژه نامه محرم الحرام سال ۱۴۳۵

هیئت عزاداران دبیرستان علامه حلی تهران



همین شبایی، هیئت عزاداری دبیرستان علامه حلی تهران. مجلس عزای امام حسین (ع) که زمان و مکان ندارد. این هیئت و مراسم، انگار امانت گران‌بهایی دست به دست گشته و امروز به شما رسیده تا زیر این خیمه، وسط حیاط مدرسه، زیر سایه‌ی اهل بیت (ع)، کنار معلم‌ها و دوست‌های‌تان دور هم جمع بشوید و ماتم هرساله‌ی عالم و آدم را اقامه کنید. خوش به حال شما! بهتر از هرکس قدر این لحظه‌ها را خودتان می‌دانید. قدر این سیاه‌پوشان این زیارت‌عاشوراها، این دودمه‌ها، این غذاهای نذری و تمام اتفاقات‌های ریز و درشتی که در این ده روز رقم می‌خورند.

برای ماندن سر این سفره تا ابد دعا کنید! برای برکت این روزها تا انتهای سال بعد دعا کنید! برای توفیق‌های بزرگتر، برای همراه امام حسین (ع) ماندن در هر روز زندگی روزمره دعا کنید که مستجاب است!

شما هیئت عزاداران دبیرستان علامه حلی هستید. در این دنیای بزرگ، جایگاهی بلندتر از عزادارِ خونِ خدا بودن نیست؛ پس دعا کنید که مستجاب است.

السَّلامُ علی الشَّیْب الخضیب...
سکانس یک، برداشت اول

گودال قتلگاه، پر از بوی سیب بود / تنها تر از مسیح، کسی بر صلیب بود
سرها رسید از پی هم، مثل سیب سرخ / اول سری که رفت به کوفه، حبیب بود
مولا نوشته بود: بیا ای حبیب ما / تنها همین، چقدر پیامش غریب بود
مولا نوشته بود: بیا، دیر می‌شود / آخر حبیب را ز شهادت نصیب بود
اما حبیب، رنگ خدا داشت نامه‌اش / اما حبیب، جوهرش «أمن یحیب» بود
یک دشت، سیب سرخ، به چیدن رسیده بود / باغ شهادتش، به رسیدن رسیده بود...

کشتی نجات

نور / داخلی / صحرای عرفات

نوایی عرشی طنین‌انداز می‌شود، همه‌ی فضای عالم در سکوت فرو می‌رود و چه زیبا که ملائک، فوج فوج به تماشای مناجات تو آمده اند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ...» و شروعی برای حرکت کاروان آیات عجیب در نور ولایت. آیات عجیب، همان نور-واژه‌ای است که بر بلندای تاریخ خدا، زمزمه‌اش از لبان مبارکت، دائماً در حال پیچیدن است.

آقا جان، مولاجان، ای امام خوبی‌ها، با کوله‌باری از نیاز بر سر سفره‌ی پر نعمت تو آمده‌ایم. مولاجان، به حق تمام خوبانت، ما را در گوشه‌ای از سفینه‌ی نجات (کشتی نجات) وسیع وجودت قرار ده.

مولاجان، آقا جان! مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ؛ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ؛ مُرْتَقِبٌ لِذَوَلَّتِكُمْ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
لَمْ يَلِكْ لَمْ يَكُنْ لَهُ
شِبْهُهُ قَدِيمًا قَدِيمًا
قَدِيمًا قَدِيمًا



کربلا را دل تنگ‌ام...

هنوز شوق تو بارانی از غزل دارد
نسیم یک سبد آینه در بغل دارد
خوشا به حال خیالی که در حرم مانده
و هر چه خاطره دارد از آن محل دارد
به یاد چایی شیرین کربلایی‌ها
لبم حلاوت «احلی من العسل» دارد
چه ساختار قشنگی شکسته است خدا
درون قالب شش گوشه یک غزل دارد
بگو چه شد که من این‌قدر دوستت دارم؟
بگو محبت ما ریشه در ازل دارد
غلامتان به من آموخت در میانه‌ی خون
که روسیاهی ما نیز راه حل دارد...



از زبان خورشید

أَعْجَزَ النَّاسُ مِنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ.
عاجزترین مردم کسی است که نتواند دعا کند.
(بحارالانوار ج ۸۱ ص ۲۵۷)

مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا مَعْصِيَةَ اللَّهِ كَانَتْ لَهَا يَرْجُو وَأَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْدُرُ.
آن که در کاری که نافرمانی خداست بکوشد، امیدش را از دست می‌دهد،
و نگرانی‌ها به او رو می‌آورد.
الکافی، ج ۴، ص ۱۱۷

لا تقولوا بالسننكم ما ينقص عن قدركم.
چیزی را بر زبان نیاورید که از ارزش شما بکاهد.
جلاء العیون، ج ۲، ص ۲۰۵

کوفه، امام، معرفت

بعضی وقتا به شهر فقط به جا واسه زندگی کردن و آرامش شهروندانشه. ولی به زمانایی
یه شهر می‌شه مرکز تاریخ! می‌شه مرکز رقم خوردن تاریخ، می‌شه کوفه ...
کوفه فقط یه شهر نبود، کوفه یه کارگاه آموزشی بود، آگه حواسمون رو جمع کنیم. کوفه پر
بود از مردمی شبیه من و تو؛ شبیه ما! افرادی که عالیم بودن به دانش سیاسی روز، افرادی که
عرق قبیلله‌ای (ملّی) شون لبریز بود، مردمی که وفاداری رو در لغت به وضوح معنی می‌کردن.
مردمی که چند سالی معنی حکومت عدل علوی (الهی) رو درک کرده بودن.
استقبال و میزبانی از میهمانی که دعوت کردیم یک وظیفه‌ی شرعی/اخلاقیه که بین ما و
کوفی‌ها مشترک ولی ...

مردمانی کاملاً شبیه ما؛ حتی فراموشی شون هم!
خوش بودگر محک تجربه آید به میان تا ...

اما همه یه جور نبوده و نیستن؛ مثلاً حبیب هم کوفی بود ولی بازتاب کارش تو کربلا کاملاً
اون رو از کوفیان متفاوت کرده.

معرفت و شناخت، فقط به حرف نیست! معرفت به عمله. معرفت نشونه داره، علامت داره.
به دست آوردن معرفت راحت نیست؛ باید دنبال کسب معرفت بدوی؛ مثل حبیب!
برای این‌که به نشونه‌های معرفت برسی، می‌تونی یه نگاه به تک تک اصحاب امام حسین (ع)
بندازی؛ مجموعه‌ای از علامت‌های معرفت.

آگه ادعا داری که با معرفتی! چقدر دنبال این بودی که بفهمی امام زمانت ازت چی می‌خواد؟!
چقدر به فکرش بودی؟! چقدر برایش دعا کردی؟! چقدر برای ظهورش زمینه سازی کردی؟!
خودمونیم، یواش می‌گم:

اصلن امام زمانت رو می‌شناسی؟!

مثل کوفیان نشدن خیلی سخته. چون باید معرفت و شناخت داشته باشی. باید بتونی تو
لحظه‌ی بحرانی درست‌ترین تصمیم رو بگیری و
امامت رو به ذنبات نفروشی که
«خسر الدنيا و الآخرة» می‌شی.

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً
کسی که بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته
باشد، در واقع به مرگ جاهلیت مرده است.

عَلَيْهِ السَّلَامُ
امیر مومنان
و نعم الاله